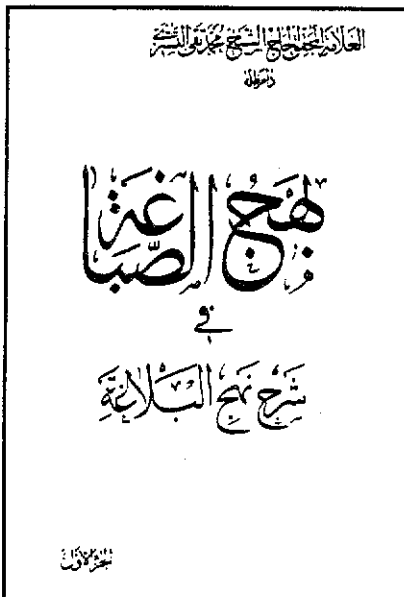


«بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة»

و امتیازات آن بر دیگر شروح

سید محمد مهدی جعفری



بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، للعلامة المحقق
الحاج الشيخ محمدتقی التستری، بنیاد نهج البلاغة،
الطبعة الثانية، ۱۳۶۸ تهران، الجزء الاول.

از همان هنگام که «نهج البلاغة» به وسیله ادیب بزرگوار و سخن شناس بلند مقدار، سید رضی-رضوان الله علیه- زیور وجود یافت و تارک ادبیات عربی و فرهنگ اسلامی را به گوهرهای گران خود بیاراست، شیفتگان سخنان حکمت آمیز امیرالمؤمنین-علیه السلام- و تشنگان خطبه های سرشار از بلاغت آن بزرگوار، به آموزش، شرح، توضیح، تقلید، اقتباس، و احیاناً، نقد آن پرداختند، و جهان اسلام را از پرتو نور و حرارتش برافروختند. از میان دهها شرح موجود، از قرن پنجم تاکنون، چند شرح مورد استقبال و توجه دوستان قرار گرفت و از میان آنها، شرح ابن ابی الحدید بیشتر از همه این اقبال را به دست آورد و بارها در مصر و ایران و لبنان چاپ و منتشر گردید.

همه شرحهای مشهور به همان ترتیب نهج البلاغة که سید رضی-رضوان الله علیه- گذاشته، تألیف و تنظیم گردیده است. تا اینکه «بهج الصباغة» شادی آفرین گل رنگارنگ را بر این باغ پر از گل افزود و چشم نظارگان را بیشتر از دیگر هم رنگان روشنایی بخشید. این شرح، برخلاف همه آنها «ترتیب معنوی» یا در واقع موضوعی را بر ترتیب لفظی خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار که

سید رضی تصنیف کرده، ترجیح داده^۱ و همه محتویات نهج البلاغه را در شصت فصل که هر فصل موضوع خاصی است و هر فصل را در چند عنوان و جمعاً در ۹۳۳ عنوان تنظیم و ترتیب داده است.^۲ علاقه مندان می توانند به مقدمه مؤلف بر جلد نخست چاپ دوم مراجعه کنند.

علاوه بر موضوعی بودن این شرح-اینک که خود امتیاز بزرگی است- به دیگر امتیازات و برتریهای «بهبج الصباغة» بر دیگر شرحها پرداخته می شود:

نخست: نقد علمی نهج البلاغه

همه شارحان چنان شیفته سخنان امیرالمؤمنین-علیه السلام- و یا تحت تأثیر اقدام بزرگ سید رضی بوده اند که آنچه را در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین نقل گردیده، بی تردید از آن امام دانسته اند و به منتقدان و معترضات سید رضی، با دلایل نقلی و عقلی پاسخهایی داده اند. بخصوص ابن ابی الحدید که پس از ردّ پاره ای از دلایل مخالفان درستی انتساب نهج البلاغه به امام-علیه السلام- در چند جا از شرح خود به دلیل سبک شناسی متوسل شده، می گوید: «همه سخنان موجود در نهج، یکسان و یکنواخت و از نظر لفظ دارای یک سبک و اسلوب است و اگر شما شک کنندگان مقداری از آن را از گفته های امیرالمؤمنین می دانید، باید توجه کنید که سبک و اسلوب قسمتهای مشکوک برای شما هم با آن قسمتهای صحیح الدلالة هیچ تفاوتی ندارد و یک شخص نمی تواند به چند سبک سخن بگوید.^۳

سخن ابن ابی الحدید، تا اندازه زیادی، درست است، لیکن، اولاً شباهت بسیاری از سخنان سخنوران می تواند علت این اشتباه شود، چنانکه در کلام ۴۶ که دعای امام به هنگام پا گذاشتن در رکاب هنگام رفتن به جنگ صفین است، سید رضی در ذیل کلام توضیح می دهد که: «آغاز این سخن از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- نقل شده است، و امیرالمؤمنین-علیه السلام- با رساترین گفتار آن را دنبال کرده و با زیباترین شیوه آن را به انجام رسانیده است؛ از آنجا که می گوید: ولا یجمعهما غیرک تا آخر فصل.^۴ پس شباهت گفتار ابلغ العرب امام(ع) با افصح العرب (ص) به اندازه ای است که تمیز آن از یکدیگر به آسانی میسر نمی شود.

ثانیاً عده ای چنان از سخنوران تقلید می کنند که نمی توان سبک و اسلوب گفتارشان را از سبک بیان خداوندان فصاحت و بلاغت تشخیص داد؛ چنانکه طبری گوید: مغیره بن شعبه پس از کشته شدن عمر جمالتی از دختر ابی حشمة در رثای عمر شنید، دوست داشت نظر علی(ع) را درباره این گفته بداند،

بنابراین از او پرسید: این زن درست گفت؟ علی(ع) در پاسخ مغیره می گوید: آری ولكن ما قالت بل قوگت (خودش آنها را نگفته به زبانش گذاشته اند)^۵. این سخنان را سید رضی در نهج البلاغه^۶ از قول امیرالمؤمنین تحت عنوان: «ویرید به بعض اصحابه» آورده است^۶، و اغلب شارحان و از جمله ابن ابی الحدید لفظ فلان را که در سخن آمده، کنایه از عمر بن خطاب دانسته اند.

علامه شوشتری، ضمن تجلیل فراوان از سید شریف رضی و ذکر نمونه هایی از تحسینها و تجلیلهای دیگران درباره سید می گوید:

«قلّله درّه فی جمعه هذا الكتاب فكم اهتدی به من یوم تألیفه إلی یومنا هذا، وکم یهتدی به إلی الأبد، مع أنه اتقن به لغة العرب، وامتّن به قواعد الأدب، فشکر الله سعیه وأعطاه خیر جزاء.»^۷

لیکن در دنباله سخنش می گوید:

«اما او- که خدایش عفو کند- از آنجا که اصرار زیاد بر نقل هر سخن فصیح منسوب به امام-علیه السلام- داشته، به فطانت در نیافته که دشمن به نیرنگ دست یازیده، به تزویر سخن خود را به زبان آن حضرت آراسته است، چنانکه در خطبه های ۹۰ و ۱۶۶، و ۲۲۶ [همان سخن بالا در رثای عمر بن الخطاب] مشاهده می کنی، و در نقل خطبه ششم چون به وی نظر داده می شود که طلحه و زبیر را تعقیب نکند که درباره همه آنها در جای خود سخن گفته ایم.»^۸

بنابراین، وی که در علم حدیث بسی آگاه، و در رجال آن درایتی عمیق دارد، به صرف اینکه سید رضی، با وجود وثاقت و

۱. بهج الصباغة، الطبعة الثانية، بنیاد نهج البلاغة، ۱۳۶۸، مقدمه المؤلف، ج ۱، ص ۲۶.
۲. همان، ص ۲۹-۲۶.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱.
۴. نهج البلاغة، ذیل کلام ۴۶.
۵. طبری، تاریخ، ج ۴، ذیل حوادث سال ۲۳.
۶. نهج، کلام ۲۲۸ (ترتیب و شماره گذاری دکتر صبحی الصالح).
۷. بهج، ص ۱۹.
۸. بهج، ص ۲۰.

برخی مطالب را با تحریف نقل کرده است؛ چنانکه در نامه ۵۷ نقل کرده است: «خُرِجَتْ مِنْ حَيْبِي هَذَا» که تحریف شده «خُرِجَتْ مَخْرَجِي هَذَا» است؛ و در حکمت ۳۷۱ نقل کرده است: «وَالْبِخْلُ جَمَاعٍ لِمَسَاوِيهِ الْمَيُوبِ» که تحریف: «وَالْبِخْلُ جَمَاعٍ لِمَسَاوِيهِ الْمَيُوبِ» است که همین عبارت را به صورت درست خود در حکمت ۳۷۸ نقل کرده است. در خطبه ۶۵ نقل کرده است که «وَلَا وَقْفَ بِهِ عِزٌّ عَمَّا خَلَقَ» که ظاهراً تحریف «وَلَا وَقْفَ بِهِ عِزٌّ عَمَّا لَمْ يَخْلُقْ» است؛ و در خطبه ۴۹ نقل کرده: «فَلَا هَيْبَ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكَرُهُ، وَلَا قَلْبَ مَنْ آتَيْتَهُ يُبْصِرُهُ» که تحریف «فَلَا قَلْبَ مَنْ لَمْ يَرَهُ يُنْكَرُهُ، وَلَا هَيْبَ مَنْ آتَيْتَهُ يُبْصِرُهُ» است.^{۱۰}

دوم: نقد و اصلاح کار شارحان

شارحان به نهج البلاغه از دیدگاه تخصصی خود نگریسته اند. قطب راوندی که فقهی شیعی است، غالباً مطالب و سخنان امیرالمؤمنین را از دریچه کار خود می نگرد و به شیوه فقهی به تفسیر می پردازد، به طوری که ابن ابی الحدید، در نقد کار قطب راوندی، می گوید: فقیه را چه به شرح نهج البلاغه، زیرا نهج دریایی است بیکران که غواص در آن باید با گوهرهای گونه گون آشنا باشد، حال آنکه فقه به انسان تنگ نظری و ظاهربینی می دهد. ابن میثم شرح خود را از مسائل فلسفی و عرفانی آکنده است، و پیوسته مطالب را تقسیم بندی می کند و این تقسیم بندی، گاه تصنعی و گاه دور از ذهن و با اطنابی زاید به نظر می رسد؛ ابن ابی الحدید که از همه شارحان انتقاد می کند، معتزلی و شیفته مسائل کلام و سخت اهل جدل است، و گفته های کلامی امیرالمؤمنین را غالباً مؤید مذهب کلامی خود می داند، و هر جا با امامیه اختلاف پیدا می کند، به سخن امام معتزله قاضی عبدالجبار در کتاب «المغنی» متوسل می شود، و با استدلال بدان سخنان نظر سید مرتضی و دیگر علمای کلام امامیه وارد می کند. علاوه بر اعتزال، وی شاعری استاد است و اشعار بسیاری گفته است که قضایا دهگانه او، در دوران جوانی، در نعت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بوی غلو می دهد و معتدل شدن او در دوران کهولت و در شرح نهج البلاغه، باز هم او را در نظر عده ای تبرئه نمی کند. برخی نیز او را یک شیعه

درایت و صداقت و بصیرت، آنها را نقل کرده، چشم بسته نمی پذیرد، و آنجا که بایسته است نظر انتقادی خود را به شایستگی و صراحت و قاطعیت اعلام می کند.

البته بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست که انتقاد بر کار یک محقق، از عظمت و درستی آن کار نمی کاهد که کار انسانها هر چه بزرگ باشد، بری از عیب و نقص نیست.

در اینجا، برای مزید فایده، نکته سنجیهای دقیقی را که علامه در کار نهج البلاغه دارد، فهرست وار می آوریم.

دو نکته را در بالا ذکر کرده اند و در دنباله آنها می نویسند:

۳- از آنجا که نظر سید - عفا الله عنه - گزینش سخن فصیح بوده، در گزارش آنها به سخن فصیح اکتفا کرده است؛ مانند اکتفا کردن به نقل: «وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» بدون آوردن «وَأَنْتُمْ سَكَارَى» چنانکه در حکمت ۴۶۷ چنین کاری کرده است، و در جای خود پیرامون آن بحث کرده ایم.

۴- چون سید - عفا الله عنه - غالباً برای نقل کلمات به منابع عامه مراجعه کرده اند، چیزهایی را نقل می کنند که روایات خاصه آنها را تکذیب می کنند، چنانکه در خطبه ۵۷.

۵- سید - عفا الله عنه - به امیرالمؤمنین مطالبی را نسبت می دهد که متعلق به دیگری است، چنانکه روایات اتفاق دارند که حکمت ۲۸۹ نهج متعلق به فرزندش امام حسن (ع) و حکمت ۲۲۷ را از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است.

۶- چنانکه به آن حضرت - علیه السلام - چیزی نسبت می دهد که در خواب از آن بزرگوار روایت شده است، مانند حکمت ۴۰۶.

۷- سخنانی را به امیرالمؤمنین (ع) نسبت می دهد که در چنان موقعیتی که سید ادعا می کند، نبوده است؛ چنانکه در عنوان نامه ۶۲ می نویسد: «از نامه آن حضرت - علیه السلام - به مردم مصر همراه با مالک اشتر» با وجود اینکه ثقفی در «الغارات» و ابن قتیبه در «السیاسة والخلافة» و کلینی در «رسائل» و ابن جریر بن رستم طبری امامی در «مستترشد» می نویسند که آن سخن بخشی از خطبه ای است از امیرالمؤمنین در تشویق مردم به جهاد پس از متصرف شدن مصر و کشته شدن محمد بن ابی بکر، ایراد کرد.

۸- وی به علت عدم تدبیر یا نادرستی نسخه مورد استناد،

۹. منابع یادشده آن را بخشی از نامه ای یاد کرده اند که امیرالمؤمنین (ع) در آن موقعیت برای یارانش نوشت و جریان تاریخی حوادث آن روزگار را از رحلت پیامبر اکرم (ص) تا شهادت محمد بن ابی بکر، شرح داده است. برای اطلاع از تفصیل این نامه، ر. ک: «پرتوی از نهج البلاغه» ج ۱، مقدمه، ص ۵۱ تا ۵۲، از نگارنده.

۱۰. بهج، ص ۱۹۲۱.

الحدید، ج ۴، ص ۲۸۷-۲۸۸ شرح حکمت (۱۰۷). ابن ابی الحدید توهمات بسیاری نیز دارد؛ برای مثال خطبه ۳۹ را به حمله نعمان نسبت می دهد، با اینکه درباره قتل محمد بن ابی بکر است. (شرح، ج ۱/۲۱۳؛ بهج، فصل ۳۴ عنوان ۶) و خطبه ۲۹ نهج البلاغه را به مناسبت حمله ضحاک ذکر می کند، با اینکه امیرالمؤمنین آن را پس از جنگ نهروان در گسیل مردم به سوی معاویه ایراد کرده است (شرح، ج ۱/۱۵۳؛ بهج، فصل ۳۴ عنوان ۵) و نامه ۳۶ را مربوط به حمله بسر می نویسد، با اینکه در حمله ضحاک بوده است (شرح، ج ۴/۵۶؛ بهج، فصل ۳۴ عنوان ۱۲). گفتار آن حضرت در دومین کلمه غریب نهج البلاغه را که می گوید: *هنا الخطیب الشحیح درباره صعصعه می داند، با اینکه درباره شخصی از اهل جمل از یاران عایشه است* (شرح، ج ۴/۳۵۵؛ بهج، فصل ۶۰ عنوان ۶۴). همچنین تفسیرهای نادرستی دارد که بارها در ضمن کتاب بدان آگاه خواهید شد.

البته ابن ابی الحدید مباحثی مفید و مسائل مهمی را در شرح خود نقل کرده، لیکن غالباً تناسب را رعایت نکرده است. ابن میثم نیز که مشرب و ذوق فلسفی دارد، مرتکب تاویلات نادرست بسیار و تاویلهای دور از حقیقت و بیمار شده است؛ چنانکه در شرح گفته امیرالمؤمنین: *وانا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً* چنین شرحی دارد. (شرح ابن میثم ج ۲/۳۸۵ شرح خطبه ۹۰؛ بهج، فصل ۶۰ عنوان ۸) و در موارد بسیاری در فهم منظور امیرالمؤمنین اشتباه کرده است؛ مانند شرح او از گفتار امام (ع) در خطبه ۱۰۴: *وایم الله لوفر توکم تحت کل کوکب لجمکم الله لشریوم لهم* (شرح ابن میثم، ج ۳/۳۶؛ بهج، فصل ۹ عنوان ۲۸).

اطلاع ابن میثم از تاریخ اندک است و دچار اشتباه شده است؛ همچون اشتباه او در شرح گفتار آن حضرت - علیه السلام - در اشاره به کوفه در خطبه ۴۷: *ما أراد بک جبار سوءاً* (شرح ۲/۱۲۴؛ بهج فصل ۹ عنوان ۱۴)؛ و در شرح گفته اش در خطبه ۲۱۷: *أدرکت وقری من بنی عبدمناف، وألفتی أعیان بنی جمع* (شرح ۴/۵۱؛ بهج فصل ۳۱ عنوان ۱۱)؛ و در شرح گفتار امام - علیه السلام - در خطبه قاصعه: *وان فیکم من یطرح فی القلیب ...* (شرح ۴/۳۱۹؛ بهج فصل ۶ عنوان ۴۲).

از اینها شگفت انگیزتر شرحهای اوست بر گفته های آن حضرت در نامه ۲۸: *منا النبی و منکم المکذّب*؛ و در نامه ۵۸ *فمن تم علی ذلک*؛ و در نامه ۶۴: *من أعمام و أخوان* و در نامه ۶۲: *الذی قد مشرب فیکم الحرام و جلد حداً فی الاسلام* که هر یک را در جای خود توضیح داده ایم.

امامی متعصب می داند، بی آنکه به دیدگاههای ضد شیعی او در همین شرح توجه کرده باشند. او علاوه بر کلام و شعر و ادب و علوم بلاغی، خود را آگاه به تاریخ نیز می داند و برآستی آگاهی وسیعی از تاریخ صدر اسلام دارد، زیرا منابعی در آن روزگار و پیش از تاخت و تاز مغول و تاتار، در اختیارش بوده که بیشتر آنها در آن هجوم ضد فرهنگی خانمان برانداز از بین رفته اند. اما گاه در آوردن تاریخ و سیره اشخاص چنان زیاده روی کرده که از نوع اطناب ممل به حساب می آید، از جمله تفصیل او در سیره و اخبار عمر بن الخطاب که در ذیل کلام ۲۲۸ «*لله بلاد فلان*» (که در شرح ابن ابی الحدید به شماره ۲۲۳ آمده است) به مناسبت رثای عمر از قول امیرالمؤمنین یا دختر ابی حشمه آورده سپس همه ۲۸۹ صفحه جلد دوازدهم شرح را بدین موضوع اختصاص داده است. توضیح آنکه ۱۹۴ صفحه آن در کلام عمر و سیره و اخلاق او است، و بقیه در پاسخ به طعنهای ایراد و انتقادهای است که به عمر وارد کرده اند، به طوری که شرح ابن ابی الحدید را اگر از این سه موضوع کلام و ادبیات و تاریخ خالی کنند، دیگر چیز قابل ذکری در آن نمی ماند.

از جمله شرحهای دیگر که به تفصیل نوشته شده، شرح خوئی است که شرحی ناقص است و دیگران به اتمام و تکمیل آن پرداخته اند.

علامه شوشتری درباره هریک از آن شرحهای مشهور و مفصل چنین اظهار نظر می کند:

«ابن ابی الحدید ادعا می کند که شرحش تاریخی و ادبی است، لیکن معایبی دارد، در برخی جاها در نقل تاریخ آن چنان زیاده روی می کند که می توان تاریخ مستقلی از آنها ترتیب داد، در حالی که شایسته بود به اندازه ای که با عنوان موضوع تناسب دارد، به تاریخ می پرداخت و در جاهای دیگری هیچ نکته تاریخی را یاد نمی کند؛ در ادبیات نیز افراط و تفریط کرده است و گاه چیزهایی را آورده که هیچ ارتباطی با مطلب ندارد. چنانکه در شرح کلام ۵۹ نهج البلاغه که امیرالمؤمنین - علیه السلام - در خبر دادن از آینده خوارج می فرماید: *کلاً، والله، إنهم نطف فی اصلاب الرجال وقرارات النساء* از بیان مطلبی در جای خود غفلت کرده، لذا آن را در آغاز فصل جمل در ذیل گفته آن بزرگوار رب عالم قدقتله جهله و علمه معه لایفعله آورده است (شرح ابن ابی

شگفت اینک وی خود را از فلاسفه به شمار می آورد اما به لجاجت پای می فشارد؛ در بسیاری از آن موارد ابن ابی الحدید می گوید: راوندی اشتباه کرده است و آنگاه به بیان عدم اطلاع او از تاریخ می پردازد، با وجود این ابن میثم همچنان به پیروی از راوندی اصرار می ورزد، لذا اگر راوندی به نکاتی که او را خطا کار دانسته اند، آگاه می شد، از نظر خود برمی گشت، چنانکه در پندارهای بی پایه خود از کیسری پیروی کرده است.

در شرح خوبی نیز چیزی جز پرگویی در زمینه اخبار و روایات ضعیف نمی یابی، و در آن روایات هم اکتفا به اخباری کرده است که از طریق ما [امامیه] وارد شده است و برای دیگران حجت نیست، علاوه بر این اطلاعات نسبت به تاریخ هم کم است، لذا از ابن میثم در بسیاری از اشتباهات یاد شده، پیروی کرده است. ۱۱

سوم: شرح موضوعی نهج البلاغه

سید رضی (رض) در مقدمه ای که بر نهج البلاغه نوشته است می گوید که در آوردن خطبه ها و کلمات امیر المؤمنین - علیه السلام - هیچ ترتیبی را رعایت نکرده است و هر جا خطبه ای یا کلامی یا نامه ای یا حکمتی به دستش افتاده است، گزیده ای از آن را در یکی از سه بخش نهج البلاغه جای داده است. چنانکه در مقدمه این نوشتار گفته شد، شارحان نیز همان ترتیب را دنبال کرده اند. عیب ترتیب کنونی نهج البلاغه گسستگی موضوعات، و در نتیجه، گسستگی اندیشه خواننده و پژوهشگر آموزشهای علوی است. این مشکل، بخصوص، در آموزش نهج البلاغه، به چشم می خورد، و لذا نگارنده از همان آغاز تعلم و سپس تعلیم کتاب بزرگ نهج البلاغه، به تقسیم بندی موضوعات آن اقدام کرد، و یکی از اشکالات کنونی ترتیب نهج البلاغه، تکرار بیمورد برخی از سخنان است، که در شرحها نیز این اشکال، به شکل بیشتری، منعکس می گردد.

علامه شوشتری، برای پرهیز از این اشکال و پیوستگی موضوعات و هماهنگی افکار و برداشت بهتر و جامع از آموزشهای علوی، به شرح موضوعی نهج البلاغه دست یازیده است. البته نه بدان روش که دیگران فهرست و معجم موضوعی برای این کتاب گرانسنگ ترتیب داده اند، بلکه بدان شیوه که خود صحیح و مفید تشخیص داده اند. همچنین خود را بدانچه در نهج البلاغه، از قول امیر المؤمنین گردآوری شده، مقید نساخته، بلکه با احاطه ای که به منابع قدیمی و احادیث و رجال

دارند؛ و با توجه به اجتهاد در حدیث و درایه و لغت و ادبیات، و نیز با جامعیتی که از حیث علوم و فرهنگ اسلامی در وجود این - به گفته زنده یاد دکتر شریعتی - کوه علم در گوشه شوشتر، نهفته است، موضوعات نهج البلاغه را در شصت فصل و ۹۳۳ عنوان آورده اند. که می توان آن موضوعات را به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- توحید و معرفت الهی.
 - ۲- خلقت همه موجودات جهان آفرینش.
 - ۳- نبوت عامه و خاصه.
 - ۴- امامت عامه و خاصه.
 - ۵- آگاه ساختن آن حضرت از آینده.
 - ۶- در علم امام، تفسیرهایش از آیات و قضاوتها و پاسخ به مشکلات.
 - ۷- در صفات و خصوصیات آن امام.
 - ۸- در مردم شناسی.
 - ۹- درباره قضا و قدر.
 - ۱۰- در رهنمودهای جامع امیر المؤمنین برای دنیا و آخرت.
 - ۱۱- گفته های آن حضرت درباره عمر و عثمان.
 - ۱۲- درباره بیعتش.
 - ۱۳- درباره جنگهای سه گانه و تاخت و تازهای دشمنان.
 - ۱۴- درباره شهادت آن حضرت و وصایای او.
 - ۱۵- درباره مرگ.
 - ۱۶- در ذم دنیا و فناء آن.
 - ۱۷- درباره قیامت و بهشت و دوزخ.
 - ۱۸- درباره ایمان و تقوی و کفر و نفاق.
 - ۱۹- در اسلام و قرآن.
 - ۲۰- در مکارم اخلاق و در ذمایم صفات.
 - ۲۱- در آداب معاشرت و درباره دوستان.
 - ۲۲- درباره فتنه ها و شبهه ها و بدعتها.
 - ۲۳- درباره عقل و قلب و حقایق.
 - ۲۴- درباره حقایق و فقر و زن و ... ۱۲
- و با کنار هم گذاشتن خطبه ها و کلامها و نامه ها و وصایا و

۱۱. همان، ص ۲۵.

۱۲. همان، ص ۲۶-۲۹.

حکمت‌های کوتاه در یک موضوع، می‌توان به نظامی از تفکرات و آموزش‌های امیرالمؤمنین در همه زمینه‌ها پی برد.

چهارم: اجتهاد در تصحیح مطالب

نهج البلاغه کتابی نیست که یک نفر دانشمند متخصص در موضوعی از علوم یا فنون نوشته باشد، بلکه سخنانی است که امیرالمؤمنین - در سراسر زندگی پربار و آموزنده خود - در برخورد با مسائل و مشکلات این جهان و شناسانیدن و اعتقادات و امور آن جهان، و به مناسبت‌های گوناگون و در رویارویی با انسانها و پیشامدها و رخدادها، و در پاسخ به پرسشها، به زبان آورده، بر فراز منبر به سخنرانی ایستاده، یا احیاناً نوشته است.

از آنجا که امیرالمؤمنین در آغاز کودکی در دامان پیامبر اکرم (ص) تربیت یافته است، و از آغاز سرزدن خورشید اسلام، در نور و گرمای آن رشد یافته است، همه اندیشه‌ها و گفته‌ها و اقداماتش از دو سرچشمه زندگی بخش قرآن و سنت بارآور و برومند گردیده، هیچ سخنی از آن امام بزرگوار نمی‌توان یافت که اثری از این دو نداشته باشد؛ از این رو همان نظم و ترتیب و قانون و قاعده‌ای که بر قرآن و سنت حاکم است، بر گفته‌های آن امام نیز فرمانرواست. با چنین ویژگی که سخنانش دارد، می‌توان اصیل آن را از غیر اصیل، و خالص آن را از آمیخته‌اش تشخیص داد. اما برای این تشخیص، نیاز به اندیشه‌ای داریم که قرآن و سنت را با درایت و وعایت دریافته باشد، نه با قرائت و روایت.

برخی از کاتبان و راویان نهج البلاغه و حتی مترجمان و شارحان، آن را با یک کتاب ادبی یا مجموعه‌ای از احادیث یکی گرفته‌اند، و گاه تصرفاتی بسیار سطحی و بی‌معنا در آن به عمل آورده‌اند. منشأ مخالفت بسیاری از مخالفان صحت انتساب برخی یا بیشتر محتویات نهج البلاغه به امیرالمؤمنین (ع)، همین تصرفات بیجا و نادرست، و در نتیجه دریافته‌های سطحی و یکسویه و ناقص و نارساست.

در ضمن پژوهشها و بررسیهای نهج البلاغه از حدود چهارده نسخه خطی و عکسی و نسخه‌های متعدد چاپی، مشاهده کردم که برخی کلمات و عبارات، در طول تاریخ هزارساله نهج البلاغه، بر آن افزوده یا از آن کاسته شده است که وجود یا عدم هر یک از آنها تأثیر بسیاری بر فهم مطلب می‌گذارد؛ برای مثال، می‌دیدم که در خطبه نخست، در تمام نسخه‌های چاپی و از جمله شرح شیخ محمد عبده و ابن میثم و ابن ابی الحدید، این قطعه بدین شکل آمده است:

... وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَمَنْ

جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّه، وَمَنْ حَدَّه فَقَدْ عَدَّه ...

و در همه نسخه‌های خطی به ترتیب زیر آمده است:

... وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ

جَهَلَهُ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّه، وَمَنْ حَدَّه فَقَدْ عَدَّه ... الخ.

با توجه به عبارات فوق می‌دانستم که جمله «وَمَنْ جَهَلَهُ» در نسخه‌های خطی اشتباه است، یعنی اشاره کردن به او نمی‌تواند نتیجه جهل و فرج بر آن باشد؛ اما نمی‌دانستم چرا در نسخه‌های چاپی چنین جمله نادرستی در ردیف دیگر عبارات قرآن گونه امام - علیه السلام - نشست است، و هیچ یک از شارحان و مترجمان و محققان نهج البلاغه هم به پیگانگی آن پی نبرده‌اند، تا اینکه به گنج پر بهیای «بهبج الصباغة» دست یافتم و در سطرهای شادی آفرین آن پاسخ خود را دریافتم. علامه در این باره می‌گوید: کاتبان در میان این جمله‌ها توالی و ارتباطی مسلسل دیده‌اند، و چون دیده‌اند که میان تجزیه‌ای که به جهل می‌انجامد، و میان اشاره کردنی که به محدود کردنش منتهی می‌شود، حلقه‌ای ارتباطی وجود ندارد، جمله «وَمَنْ جَهَلَهُ» را از اشاره «وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ» را از خود بدان افزوده‌اند، تا ارتباط کامل گردد و حلقه مفقوده، موجود شود. ۱۳

بهبج الصباغة از این قبیل اصلاحات بسیار دارد که هر یک از آنها در جای خود یادآوری گردیده است.

پنجم: امانتداری و ابتکار

از همان آغاز پدید آمدن نهج البلاغه، هر که به شرح آن دست یازیده، علاوه بر استفاده از معلومات تخصصی خویش، از محفوظات درست یا نادرست شارح یا شارحان پیش از خود نیز استفاده کرده است و احیاناً به رد و نقد و نقض آنها، با دلیل یا بدون دلیل، همت گماشته است. شگفت این که بیشتر شارحان در آغاز ادعا می‌کنند که هیچ کس پیش از وی به چنین شرحی اقدام نکرده است، لیکن در ضمن شرح خود، به پیروی و تقلید از پیشینیان حرص بیشتری نشان می‌دهند و یا بدون اینکه از وی نام ببرند و حقش را مراعات کنند، همان سخن را عیناً، یا با کم و

۱۳. در چاپ دوم بنیاد نهج البلاغه این قسمت افتاده و چاپ نشده است.

نگارنده نیز جدولی از خطبه‌ها و کلامها ترتیب داده است که جای هر خطبه و کلام را در نسخه‌های متعدد چاپی و شرحها مشخص می‌کند و همه را با نسخه‌ی این شدقم می‌سنجد و جای آنها را نشان می‌دهد، و نوشتاری کوتاه نیز در این باره دارد. ۱۶

کوتاه سخن اینکه بهج الصباغه امتیازات فراوانی بر دیگر شرحهای نهج البلاغه دارد که تنها شش امتیاز آن در این مختصر گفته شد. چه بسا امتیازات بزرگتری داشته باشد که از نظر نگارنده پوشیده مانده، تا دیگران با بینش ژرف و دقت بیشتر آنها را بیابند و به علاقه‌مندان معرفی کنند.

آنچه مهم است، انتشار وسیع و سریع و ارزان این گونه آثار گرانبهاست تا پژوهشگران و دیگر علاقه‌مندان، امکان دست‌یابی بدانها را داشته باشند، نه اینکه نخست مغشوش و بدحرف و به مقدار کم چاپ شود، و سپس به سرنوشت کتاب خصائص الائمه سید رضی دچار گردد. واللّه ولی التوفیق.

منابع تحقیق:

- ۱- بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، للعلامة المحقق الحاج الشيخ محمد تقی التستری، بنیاد نهج البلاغه، الطبعة الثانية، ۱۳۶۸ تهران، الجزء الاول.
- ۲- دایرة المعارف تشیع، جلد سوم، مقالة بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، نوشته سید محمد مهدی جعفری.
- ۳- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی تا، جلد های مختلف.
- ۴- تاریخ الرسل والملوک، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، ج ۴، ذیل حوادث سال ۲۳.
- ۵- پرتوی از نهج البلاغه، سید محمد مهدی جعفری، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، جلد اول، ۱۳۷۲، تهران.



۱۴. همان، ص ۲۶.

۱۵. همان، ص ۲۹-۳۸.

۱۶. نشریه کتابداری کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۱۷.

زیاد، تکرار می‌کنند.
 علامه در مقدمه بهج الصباغه می‌نویسد: «شیوه کار من آن نیست که مانند بیشتر شارحان گفته پیشینیان را به صورت انشا بیاورم، زیرا این کار گونه‌ای دزدی است؛ لذا هر سخنی را از کسی بیاورم آن را به خود او نسبت می‌دهم، و هر چه را به کسی نسبت نداده‌ام از خودم است. ۱۴»

به همین جهت منابع این شرح بسیار است و همه آنها را هم با دقت در جای خود نشان داده است.

در روزگار گذشته، نویسندگان و محققان کمتر به منابع دیگران اشاره می‌کردند، لیکن بعدها دریافتند که هر چه نوشته دارای منابع و مأخذ بیشتری باشد، و سند و مدرک آن متنوعتر باشد، اعتبار و ارزش کار هم بیشتر می‌گردد. به شرط آنکه کار جدید، رونویسی خالص و صرف حرف دیگران نباشد، و ضمن مستند بودن، خود ابتکاری و نوآوری و نکته تازه‌ای نیز داشته باشد که بهج الصباغه سرشار از این گونه نکات و دارای منابع فراوان نیز است. اما سخن آن منابع را لزوماً درست و کامل ندانسته، با اجتهاد خویش، هر جا که لازم بوده، به نقد و تصحیح و تکمیل پرداخته است.

ششم: مرتب کردن نهج البلاغه

نسخه اصلی سید رضی (رض) در دست نیست، چه بسا در فتنه سلجوقیان و حمله طغرل بیک به بغداد و محله دانشگاهی و شیعه نشین کرخ و ریختن کتابهای کتابخانه‌های شیعیان به دجله، از بین رفته باشد، لیکن برخی از شارحان و چند تن از نسخه برداران و کاتبان ادعا کرده‌اند که نسخه اصل را دیده و از روی آن استنساخ کرده‌اند. در عین حال در نسخه‌های خطی و چاپی موجود و در شرحهای آن اختلافاتی در ترتیب خطبه‌ها و کلمات قصار به وجود آمده است که معلوم نیست از کجا و از چه هنگام و به چه علت است. نسخ خطی اقدم، و نسخه‌هایی که می‌گویند نسخه اصل یا نزدیک به اصل را دیده‌اند، ترتیبشان یکی است.

علامه شوشتری در بهج الصباغه این اختلاف را نشان می‌دهد و تا آنجا که در توان داشته آنها را به ترتیب نخستینی که سید رضی گذاشته، برگردانیده است. ۱۵